

الگوهای رفتاری روشنفکران ایران

علی رضائلی

هر جامعه‌ای برای ادامه حیات خود همیشه دچار سختیهای بسیار است و هر جامعه‌ای نیز برای گشودن سختیهای خود، گروهی را می‌پرورد تا هم مسائل فکری حیات جمعی را روشمندانه تنظیم کنند و هم به آن سختیها بیندیشند و راه برون‌شوی‌ای برای آن بیابند. این گروهی را که به سختیها و مسائل فکری جامعه می‌پردازند و راه برون‌شوی آنرا می‌یابند به اصطلاح «روشنفکران» جامعه می‌گوییم. هر جامعه‌ای برای خود روشنفکرانی دارد که بنا بر ساختار کلی فرهنگ و تمدن آن جامعه شکل می‌پذیرند. در جامعه گذشته ایران، در بعد از اسلام کسانی که به مسائل فکری می‌پرداخته‌اند به طور کلی چهره دینی داشته‌اند، چون جامعه، جامعه‌ای به تمام معنی دینی [به معنی جامعه‌شناسی] بوده است. از پاره‌ای استثناها که بگذریم، آن گروهی که به علمای اسلام معروفند، به پرسشهای جامعه پاسخ می‌گفته‌اند و در عین حال قدرت فرهنگ سازی هم داشته‌اند. کابودن نظام فکری آنها ما را به مسائل فکری مورد نظر جامعه تاریخ گذشته ایران آشنا می‌کند که در عبارتی کوتاه پاسخی است به نیازهای جامعه‌ای سیاسی - نظامی و اقتصادی - غارتی و اجتماعی - فرهنگی «بسته». با برخوردی که به اجبار با فرهنگ صنعتی غرب داشتیم، آن نظام بسته تاب مقاومت نیاورد و از هم پاشیده شد - که البته به شکل ویژه‌ای ادامه حیات می‌دهد - و فرهنگ جدید [به معنی وسیع کلمه] با سختیها و دشواریها و پرسشهای نوین خود مطرح شد و پاسخ می‌طلبد. روشنفکران قدیم جامعه که ساختاری فکری - متناسب با آن روز - داشتند، به طور طبیعی از عهده پاسخ گفتن به پرسشهای نوین فرهنگی (به دلایلی که مربوط به این بحث نمی‌شود) باز ماندند. به همین دلیل جامعه در پی خلق و ایجاد گروهی از روشنفکران جدید برآمد تا به پرسشهای پاسخ دهد و دشواریهای حیات جمعی او را تدوین کرده راه برون‌شوی آن را بنماید. از آنجا که شیرازه جامعه نو از همه سو گسیخته و در تعارض بود، روشنفکران نوین آن نیز «غافلانه» از نظر ساختار کلی فکر و الگوهای رفتاری گسیخته و متعارض تربیت شدند و در عین حال رابطه عملی آنها با نهادهای اجتماعی حالت گسیختگی خود را حفظ کرد.

می‌دانیم که حیات اقتصادی - فرهنگی - سیاسی ما برای

برآوردن نیازهای خود کوتاهترین و کم‌زحمت‌ترین و به احتمال کم‌هزینه‌ترین راه - که با تبلی عادت‌های سازگار است - را برگزید. جامعه ایرانی نخستین خطر نظامی نوین را در روی کار آمدن عثمانیها در آسیای صغیر احساس کرد و به جای اینکه در پی یافتن راههای ضعیف در ساختار اجتماعی - اقتصادی خود باشد، به دنبال خریدن وسایل نظامی افتاد و نخستین تماس را به همین منظور با ونیزیها گرفت. روند این گونه ارتباطات همچنان ادامه پیدا کرد تا به هواپیماهای جنگی اف ۱۴ و میگهای روسی رسید. در زمینه‌های اقتصادی از بیل و کلنگ و قتیله و مواد منفجره و مهندس که شاه سلطان حسین از لویی چهاردهم [و قبل از آن دیگران خواسته بودند] شروع شد تا به امروز که به کارخانه‌های «کلید گردان» رسیده است، و در زمینه‌های مصرف از پوشاک شروع شد تا به نان و برنج و گوشت... امروز رسید. این روند در زمینه سیاسی نیز وارد شد و از واردات قانون و مقررات پستی و گمرکی... شروع و به واردات مجلس و پارلمان و نظام جمهوری رسید.

در زمینه فرهنگی نیز از نوشته‌های رمانی و تاریخی و علمی ساده شروع شد تا به تمامی علوم پیچیده امروزی ختم شده است. و در زمینه علوم اجتماعی - اقتصادی آخرین پدیده‌های فکری و آرا به فارسی ترجمه و تدریس می‌شود.

در زمینه پاسخ به سختیها و پرسشهای جامعه نیز، هم پرسشها وارد شدند و هم پاسخها، یعنی اگر جامعه صنعتی قرن نوزدهم با آن سرمایه‌داری افسار گسیخته، ارزشهای خشک و بی‌رحم بازار سرمایه‌داری را بر تمامی حیات بشر مسلط کرده و انسان غربی را از این جهت به دشواری انداخته بود و گروهی از روشنفکران غرب به آن مشکلات پاسخ متناسب گفته بودند [سوسیالیستها] آن پاسخها نیز وارد شدند و به عنوان پاسخ برای رفع نیازهای اجتماعی - اقتصادی ما [جامعه قبیله‌ای - غارتی] در نظر گرفته شدند.

همان طور که تمامی جامعه برای رفع نیازمندیهای خود دست در واردات زد و همه چیز را وارد کرد و از عهده پیوند صحیح واردات با بدنه اجتماعی - اقتصادی به ارث رسیده عاجز ماند، روشنفکران نوین نیز به واردات دست زدند و از پیوند زدن پاسخها به

پرسشهای حیات جمعی جامعه عاجز ماندند. از یک طرف روشنفکران کهن از عهده پاسخ بر نمی‌آیند و از طرف دیگر روشنفکران نوین قادر به پیوند پاسخها به پرسشها نیستند در این میان چیزی که از بین می‌رود سرمایه‌های هنگفت و جبران‌ناشدنی ملی است - اعم از نیروهای انسانی در تمامی سطوح (حتی خود روشنفکران) تا منابع ملی که امکان باز تولید آن وجود ندارد - . برای روشن کردن این قسمت اجازه بدهید بحث را کمی گسترش داده و نخست چند اصطلاح را معنی کنیم.

ساختار فکری حیات جمعی:

هر جامعه‌ای برای خود فرهنگی کلی دارد. این فرهنگ کلی دارای ساختمانی متشکل از اجزا و عناصری خرد است که با یکدیگر در ارتباط هستند و به طور معمول مکمل یکدیگرند و کارکرد یکدیگر را تسهیل می‌کنند و با هم «منظومه» ای را تشکیل می‌دهند که سخت منجم هستند، و به طور معمول فاقد تعارضهای جدی می‌باشند و اگر در آن تعارضی جدی پیدا شود دچار از هم گسیختگی گشته و از کار می‌افتد و هر گونه اختلال در آن را به زیان اقتصادی باید با «ریال» جبران کرد. به طور مثال تفکر عرفی «قضا قدری» لقمه چرب و مناسبی برای خودکامگی است. کسانی که در نظام تفکر سیاسی به

جباریت و ولایت آن اعتقاد دارند، در نظام تفکر عمومی نیز عقیده دارند که سرنوشت اجتماعی انسان از دست او خارج است و از جایی دیگر رقم می‌خورد، کسانی هم که در نظام سیاسی به جباریتی اعتقاد ندارند و خود تصمیم می‌گیرند، همین اعتقاد را در رابطه با کلیه نهادهای سیاسی و رفتار اجتماعی دارند و در نتیجه تجربه‌پذیر و قابل اصلاح‌اند. در هر صورت گسیختگی در ساختار حیات فکری - خصوصاً غافلانه و تحت تأثیر عوامل فشار بیرونی - به طور جدی اختلالی فکری برای نظام فرهنگی جامعه به وجود می‌آورد.

الگوهای رفتاری:

به این معنی که افراد جامعه از ابتدای تولد می‌آموزند که به شیوه‌ای خاص رفتار کنند و به طور معمول مجموعه این رفتارها نیز با یکدیگر ارتباط و انسجام دارند. به طور مثال کسی که در جامعه قبیله‌ای تربیت می‌شود «لگد زدن» را از پدران خود می‌آموزد و در عین حال این «لگد زدن» را به دیگران می‌آموزد. در ضمن این لگد زدن با انواع مناسجات دیگر او تناسب دارد و در حین تربیت فرزند او نیز به کار می‌رود. در مجموع بسته به اینکه در چه جامعه‌ای تربیت شویم، انواع الگوهای رفتاری را از کودکی می‌آموزیم، رفتارهایی که معنی‌دار هستند و همیشه در رابطه با انتظار دیگران شکل می‌گیرند و به حیات عمومی رفتاری جامعه پیوند می‌خورند و گسیختگی در این روابط نیز مشکلات جدی برای جامعه به وجود می‌آورد. اگر جامعه‌ای عادت کرده باشد که صرفاً در برابر زور تسلیم شود و الگوهای رفتاری ستم پیشه را پذیرفته باشد، قادر به تحمل رفتارهای سیاسی دموکراتیک نیست و بالعکس.

باید توجه داشته باشیم که همین الگوهای رفتار با ساختار حیات فکری، ارتباطی بسیار مستحکم و هماهنگ دارد. در مثال بالا فردی که لگد می‌زند این لگد زدن را جزو ساختمان فکری نیز به کار می‌برد و به کسی که در مسأله‌ای با او ناسازگاری می‌کند می‌گوید «لگد تیران» و یا اینکه «جفتک زن» و در نظام ادیبانی خود نیز به کار می‌برد که «هر عیب که سلطان پسنده هنر است» که نظام فکری قضا قدری را با الگوی رفتار سیاسی با هم هماهنگ کرده است.

قالبهای اجتماعی:

آنچه در اینجا قالبهای اجتماعی اصطلاح شده، در مجموع به تأسیسات انسانی گفته می‌شود که به صورت مادی در اجتماع مجسم می‌شود و در واقع ابزاری است برای تحقق خواسته‌های نظام فکری و به عمل نشان دادن الگوهای رفتاری. به عنوان مثال در یک جامعه اسلامی، حیات فکری، دینی است. این مجموعه فکری جهان‌بینی گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد که برای هر فکر و هر چیز جایگاهی تعیین می‌کند و سخت با یکدیگر انسجام دارند. اگر خداوند حسابرسی هست، بهشت و جهنمی هم هست... این مجموعه مستلزم گونه‌ای از رفتار اجتماعی است، و برای اجرای آن اهداف فکری - فرهنگی نیاز به تأسیسات و ابزارهایی است. به طور مثال وجود آب، کر، مسجد، طهارت، وضو گرفتن، بوریا و حصر و فرش مسجد،



مهر، تسبیح و خادم مسجد، پیش نماز، آمدن سر وقت مسلمانان، روضه، گریه، سینه زنی، علامت، نخل، کتل، بیرق، کاروان حج، زیارت، اماکن مقدسه، خیرات و... همه با هم مجموعه‌ای انسجام یافته را تشکیل می‌دهد که نظام فکری را در رابطه با الگوهای رفتاری و هماهنگی قالبهای اجتماعی قرار می‌دهد. هر گونه گسیختگی در این نظامات به صورت انفرادی و یا در رابطه با یکدیگر، اختلالی برای مجموعه مکانیزم حیات جمعی یک جامعه ایجاد می‌کند و امکان زیادی دارد که اجزا و عناصری که می‌بایستی هماهنگ عمل کنند در مقابل یکدیگر بایستند و یا لااقل حالت تکمیلی برای هم نداشته باشند. به طور معمول در هر فرهنگی ساختار حیات فکری هماهنگی و انسجام کلی دارد و این هماهنگی با الگوهای رفتاری هماهنگ است و در عین حال این هر دو هماهنگی با قالبهای اجتماعی حالت مکمل بودن و متحقق کردن دارند.

هر فرهنگی برای خود مجموعه‌ای این چنینی دارد که وجه تمایز آن با دیگر فرهنگهاست. به صورت روشن می‌توان گفت که فرهنگ جامعه صنعتی از جنس و بافت دیگر است و فرهنگ جامعه قبیلی - غارتی از بافت و جنس دیگر.

درهم کردن اجباری و نیندیشیده اجزا و عناصر این فرهنگها، دشواریهایی به وجود می‌آورد که در پاره‌ای مواقع عناصری جدی از فرهنگ را از کار می‌اندازد.

برای رسیدن به مقصود اصلی لازم است در مورد یک نکته دیگر نیز بحث شود و آن همخوانی بین پیش فرضهای روشنفکر و مخاطب است. در هر فرهنگی کارگزاران آن فرهنگ با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و چون آن ارتباط به وسیله رابطه معنی‌دار بین کارگزارانی که پیشینه فرهنگی مشترکی دارند شکل می‌گیرد، بین طرفین معنی‌دار و قابل فهم است و به طور معمول مقصود در طرف را تأمین می‌کند. حال، چنانچه ارتباط در بین پیش فرضهای در طرف گسیخته شود، روابط بی‌معنی و بی‌اثر و در پاره‌ای مواقع بظاهر مسخره می‌نماید.

به مثالهای بومی خودمان برگردیم. یک روضه‌خوان در جامعه چه کارکردی دارد و چرا زبان مشترک با دیگران می‌یابد و پیامهای او مقبول و مؤثر قرار می‌گیرد بدون اینکه این کارگزار اجتماعی نیازمند به توضیح همه پیش فرضهای خود باشد.

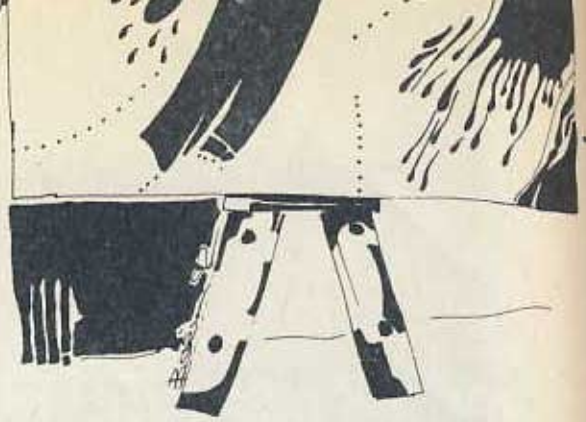
وقتی که روضه‌خوانی به جایی دعوت می‌شود و شروع می‌کند به صحبت از مصائبی که بر خانواده رسول خدا وارد شده، مردمی که مخاطب او هستند، همگی شروع به گریه می‌کنند. واقع این است که هر دوی اینها [گوینده و مخاطب] در پیش فرضهای مشترک خود پذیرفته‌اند که رسول خدا و خانواده او از ویژگی بسیار والایی در نزد خداوند برخوردارند و کلید رستگاری اخروی و پرهیز از سوختن در جهنم به این بزرگان سپرده شده است و اینها قادرند به صورت غیرمستقیم زندگی مادی انسانها را نیز سامان دهند و وسیله بخشش گناهان نیز باشند و علاقه‌مندند که برایشان گریه کنند و این گریه نیز پاداش دارد. با همین پیش فرضهای مشترک گوینده می‌گریاند و مخاطب می‌گرید. و مکانی هم برای جمع شدن (مسجد و تکیه) برای این کار ساخته شده است. با اندکی ظرافت متوجه می‌شویم که ساختار هماهنگ یک فرهنگ در ضمن هماهنگی در جمع مجموعه رفتاری - فکری و تأسیس قالبهای مناسب، موجب تسهیل تبادل

رمزهای فرهنگی نیز می‌شود. شما می‌توانید روضه‌خوانی را تصور کنید که به فرانسه برود؛ نظام فکری او ارتباط بیرونی خود را از دست می‌دهد، قالبهای اجتماعی مناسب (مسجد، تکیه، و...) پیدا نمی‌کند و اگر شروع به روضه‌خوانی کند، ارتباط او به نحوی با جامعه قطع می‌شود که می‌توان براحتی تصور کرد که رفتار او به حدی از ناهنجاری اجتماعی برسد که او را بیمار روانی تلقی کنند. اگر این مقدمات را بخوبی و بوضوح گسترانیده باشیم و اگر برای بیان ساختار حیات فکری و الگوهای رفتاری و قالبهای اجتماعی بیان روشنی به کار برده باشیم و اگر شیوه ورود و خروج به هر یک از سرفصلها - هر چند مجمل - رضایت بخش بوده باشد، نتیجه‌گیری بحث به صورت کوتاه رضایت بخش خواهد بود.

توجه کنیم پرسش ما این بود که چرا آرای روشنفکران نوین ایران در پاسخ به دشواریهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - فرهنگی نارساست، یعنی جامعه از این راهنمایها نمی‌تواند بهره کافی ببرد و پیش فرض هم این است که جامعه از آرای روشنفکران جز چند استثنا بهره‌ای نمی‌برد.

واقعیت امر این است که روشنفکران ایرانی بسته به اینکه در چه تاریخی، در کدام قسمت از جامعه صنعتی غرب، و با چه تسهیلات فرهنگی، چه چیزهایی آموخته باشند، افکاری متفاوت خواهند داشت، و کسانی که در جامعه ایرانی زیر نظر آنها تربیت می‌شوند نیز به نسبت با افکاری متفاوت تربیت خواهند شد.

نکته اولی که سرعت پس از آن مقدمه به ذهن خطور می‌کند، این است که شخصی که برای فراگیری علم به خارج از کشور رفته و یا تحت تأثیر آنها پرورش یافته، در جامعه خودش، جامعه‌پذیر شده است یعنی یک مجموعه ساختار فکری بظاهر منسجم را آموخته و الگوهای رفتاری متناسب با آن را تمرین کرده و با قالبهای اجتماعی مفید برای تحقق آن دو خو گرفته است. این شخص به مجرد اینکه با آن افکار برخورد می‌کند - با توجه به ارزیابی‌ای که به طور عمومی از ارزشمند بودن آنها وجود دارد - سعی می‌کند در هر رشته‌ای هست آن قسمت را بیاموزد. فرض کنیم در اقتصاد مطالعه می‌کند، و قبول می‌کنیم که در اقتصاد خرد و کلان به شیوه امروزی استادی مسلم می‌شود و به طوری جدی توانا. از یک سو ما می‌دانیم که علم اقتصاد سعی در مطالعه رفتار اقتصادی افراد دارد، رفتاری که برای رفع نیازمندیهای مادی انجام می‌گیرد، و این علم سعی دارد مشابهتهای رفتاری را مطالعه و قانونمندی احتمالی آنها را استخراج کند. ما می‌دانیم وقتی ساموئلسون اقتصاد می‌نویسد به معنی اعم رفتار شخص اقتصادی اقتصاد صنعتی را مطالعه می‌کند و به طور اخص رفتار امریکایی را [که در کتابش موج می‌زند] و ریمون بار مشابه آن را در فرانسه انجام می‌دهد. و همچنین می‌دانیم که رفتار اقتصادی پیچیده در رفتار فرهنگی به معنی اعم است، یعنی یکی از اجزای رفتاری انسان است که جز برای مطالعه قابل تفکیک از رفتارهای دیگر اجتماعی [سیاسی - فرهنگی - دینی - اجتماعی] نمی‌باشد. در نتیجه این علم، رفتار افرادی خاص را در جامعه‌ای خاص و در تاریخی خاص مطالعه می‌کند. [تاریخ نظریه‌های اقتصادی گواه تفاوت تاریخی این آراءند که نشانگر تفاوت رفتار اقتصادی‌اند و همین‌گونه تنوع افکار اقتصادی انگلیسی و فرانسوی... نشانگر تفاوت افقی] حال اگر شخصی با افکار و رفتار فرهنگ قبیله‌ای بر یک فرهنگ صنعتی وارد



شود و شروع به مطالعه اقتصاد نماید، در مرحله اول در نظام فکری خود او تعارض ایجاد می‌شود، چون عناصر و اجزای دو فرهنگ با دو ساختار متفاوت در هم می‌آمیزند. در مرحله دوم بین آموخته‌های او و عاداتهای رفتاریش اختلاف شدید می‌افتد، و عین این رفتار را با قالبهای اجتماعی پیدا می‌کند. اولین درس اقتصاد که در آنجا می‌خواند این است که به کسی چیزی مجانی نمی‌دهند و ارزیابی افراد به مفید بودن و کار آنهاست، و تخصص در کنار کارفرمای اقتصادی، هزینه را پایین می‌آورد و تولید را بالا می‌برد و در این میان، مرد سیاسی او را از تصمیمات اشتباه باز می‌دارد و قدرت او را محدود می‌کند و...

لکنه اولی که به طور عموم اتفاق می‌افتد این است که این شخص پیش‌فرضها و همکاران خاموش این نظریه‌ها را که در هزار لای تودرتوی فرهنگ صنعتی دخیل اند نمی‌شناسد - چون شناخت آنها خود تخصصی دیگر است - بدون شناخت آن پیش‌فرضها، شناخت این احکام برای او کفایت نمی‌کند که پیشینه‌های اجتماعی و علل بروز آن را نیافته، لذا در فرهنگ خود وضعی کاملاً مخالف آن را می‌بیند، یعنی آن ساختار فکری با این ساختار و آن الگوی رفتار با این الگوی رفتار - و با فقدان قالبهای اجتماعی - به تعارض شدید می‌افتند. این عدم همساختاری در دو فرهنگ (از یک طرف کار، تلاش، خلاقیت، ماجراجویی، لذت از دنیا و... و از طرف دیگر حمودی، تنبلی، ارتزاق از پول نفت، قضا قدری و...) و دو پیش‌فرض موجب می‌شود که این گوینده در صورتی که بخواهد آموخته‌های خود را منتقل کند، دچار گرفتاریهای شدید و جدی شود: اول اینکه خودش متعارض آموخته و فقط یک بعد از فرهنگ فکری را فراگرفته، و دوم با مخاطب صحبت می‌کند که کاملاً پیش‌فرضهای دیگری دارد. در نتیجه پیامها عقیم می‌ماند، هزینه‌ها تلف می‌شود، و تبدیل به دانش و الگوی رفتاری که وارد روند تولید گشته و ارزش اضافی تولید کنند، نیستند. ما می‌دانیم که اقتصادی که جامعه صنعتی می‌آموزد، اقتصاد کار و تلاش است. این اقتصاد چگونه می‌تواند با اقتصاد مصرفی که انگل پول نفت است تفاهم پیدا کند؟ البته یک راه چاره وجود دارد و آنهم اینکه پیش‌فرضهای این هر دو فرهنگ اقتصادی بدقت شکافته شود و نکات متعارض آن نیز روشن گردد و برای آنها در مرحله تئوریزه کردن مسأله راه‌حل مطلوب یافت شود.

در عمل ما می‌دانیم که آموزشهای دانشکده اقتصاد و جامعه‌شناسی هنوز بومی نشده‌اند، به زبان دیگر زبان نظریه‌های جامعه‌شناسی - اگر استادش استاد باشد - و اقتصاد خرد و... را افراد جامعه اقتصاد صنعتی بخوبی می‌فهمند و دانشجویان ما فقط حفظ می‌کنند و در امتحان پاسخ می‌دهند.

چون بیرون دانشگاهی نیز از مسلمان گرفته تا نامسلمان به طور بی‌تربیت شده اندیشه‌های حزب توده است. عصاره آن اندیشه‌ها در زمینه اقتصادی مربوط به جامعه صنعتی سرمایه‌داری غرب است و

حضورش در این دیار «مصرفی - لوکس - سیاسی» بوده است [در تولید صفر و در توزیع غارتی برای عوام‌فروبی]، حال با فاصله این دو فرهنگ و نحوه پذیرشش، می‌توان حاصل آن را در عملکرد جامعه دید، که به نظر من جز تخریب هیچ چیز نداشته است. و جناح اپوزیسیون! اسلامی در نسل بعد از رضاشاه جامعه‌پذیر شده است، هنوز تاریخ خود را نقادی نکرده است که چه چیزی را از چه کسی و برای چه کاری آموخته است. از طرف دیگر شعبه جامعه‌شناسی از این هم آشوبناکتر است، و دست پرورده‌هایش که به طور معمول می‌بایست به مشکلات اجتماعی پاسخ گویند، اگر خوب درس خود را آموخته باشند فقط قادرند در دوره فوق لیسانس قبول شوند. مشکلات توده مردم می‌ماند برای خودشان. شما از هر یک از کلمات کلیدی نام ببرید که مفاهیم بلندی را به همراه خود داشته باشد دچار یک از هم پاشیدگی شدید در تمامی آن مقولات است که نام بردم و همچنین گرفتار کارگزارانی که خوب آنها را نمی‌شناسند، از جمله حکومت دمکراتیک، عدالت اجتماعی و...

از سوی دیگر شما می‌توانید به مطبوعات سربکشید، آن قسمت که توده‌ای و بومی است، [روشنفکرانش] مشغول لجن‌پراکنی و فحاشی‌اند. آن قسمت که وزن می‌نماید پر است از ترجمه‌هایی که به جرأت می‌توان گفت ۹۹ درصد آنها نمی‌توانند به دلیل تفاوت در پیش‌فرضهای نویسنده اصلی و مخاطبها تبادل رمز کنند و اگر نقدی در آنها صورت بگیرد نه اصل مسأله و طرح آن و نه نقدش با فرهنگ این دیار موافقتی و الفتی ندارد و در یک کلام غیر بومی است و نویسنده یا مترجم هم آن توانایی را به طور معمول ندارد که آن را بومی کند، در نتیجه آنها هم فقط به صورت «مصرف لوکس» برای حوزه‌هایی از روشنفکری جهت «منزلت مصرفی» متبرک می‌شوند، که هر چه بیشتر و پیچیده‌تر مصرف کنند ارزش خود را بالاتر می‌برند. کسی که پارسوزن را مصرف می‌کند منزلت بالاتری! خواهد داشت از کسی که مارکس را مصرف می‌کند. کسی که در مجموع در این جامعه سرش بی‌کلاه می‌ماند فرهنگ اصلی است که می‌بایستی آگاهانه بازسازی شود. خلاصه می‌کنم، به قول مولوی:

در بن سوراخ بنائی گرفت
در خور سوراخ دانهائی گرفت

و به قول سن‌سیمون به نقل از گورویچ - که ما هم مصرف کنیم - «هر نظام اجتماعی، نوعی کاربرد یک دستگاه فلسفی است...» و به زبان ما کسی که در این فرهنگ آموزش دیده با کسی که در آن فرهنگ آموزش دیده، در دو ساختار بسیار پیچیده دستگاه فلسفی شکل گرفته‌اند و مقولات اجتماعی - اقتصادی گوشه‌هایی از آنهاست، در صورتی می‌توان آن اندیشه‌ها را - اگر سالم تشخیص داده شوند - منتقل کرد که به زبان بومی درآیند و با مخاطب هم سطح شوند و زوایای پیچیده‌شان خوب شناخته شود، و الا همچنان بی‌کفایت‌اند و جز از هم پاشیدگی کمکی نخواهند کرد، همچنان که کرده‌اند. این قسمت از علل بی‌کفایتی، وجه غالب اکثر آرای این جماعت زحمتکش است. موضوع بی‌کفایتی جنبه‌های دیگری نیز دارد که مهمترین آن «جامعه‌پذیری غافلانه» در جامعه‌ای فاسد است که فسادش را به روشنفکران خود نیز می‌گستراند. البته این نکته نیز مجدداً تأکید می‌شود که این نظر شامل همگی روشنفکران نیست، ولی استثناها آنقدر کم هستند که قادر به تشکیل گروه فشار فکری و جهت دادن و پاسخ دادن نزدیک به واقعیت نیستند.